

دهه شصتی‌ها برای نسل Z می‌سازند



محمدمهدی عبداللّٰه‌زاده خبرنگار گروه فرهنگ

فجر ۱۴۰۴ از نظر میانگین سنی به نسبت سال قبل آن حدود دو سال کاهش داشته است. همین گزاره یعنی فجر به سمت جوان‌تر شدن رفته. این اتفاق را

می‌توان مثبت ارزیابی کرد و دلایلش را می‌توان به خاطر حضور جوان‌ها در فجر دانست. فجر امسال سه کارگردان دهه هفتادی دارد و این نکته مثبتی نسبت به سال گذشته است. از طرفی عمده کارگردانان کار اولی فجر امسال دهه شصتی هستند و حدود ۱۹ کارگردان فجر را در قرق نسل سوخته قرار داده‌اند، کارگردانی که ۶۱٪ از کل فجر را به آثار خودشان اختصاص داده‌اند.

این آمارها یعنی تنها ۳۰ درصد از سازندگان فجر ۴۴ متولد دهه پنجاه، چهل و سسی هستند. رسول صدراعاملی همچنان و مثل سال گذشته شرط سنی را در اختیار گرفته و سعید جلیلی، محمد برزویی پور و محمدجواد حکمی جوان‌ترین کارگردانان امسال هستند. کارگردانی که هر سه اثرشان را می‌توان به سینمای اجتماعی مربوط دانست، بر این اساس می‌توانیم بگویم کارگردانان

تنفس اجتماعی ورگه‌های سینمای دهه نود

به‌طور مثال سازندگانی همچون محمدبرزویی که پیش از این فیلم‌های کوتاه‌شان رنگ و بوی تولیدات سینمای دهه نود را داشته است. کنار هم قرار دادن این موضوع و تغییرات گیشه و نمایش خانگی این‌طور به نظر می‌رساند که احتمالاً در سال‌های آتی تعداد زیادی از کارگردانان جوان فجر به سمت نمایش خانگی سوق پیدا خواهند کرد. البته فرض دیگری هم مطرح است که حضور این کارگردانان بتواند رونق سینمای اجتماعی در دهه نود را به گیشه ۱۴۰۵ و ۱۴۰۶ بازگرداند.

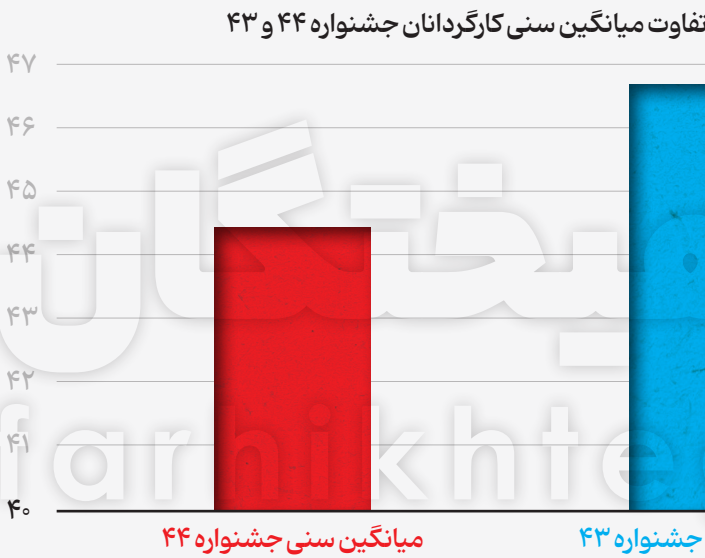
آنچه بر اساس ساخته‌های فیلمسازان کار اولی و سازندگان سال‌های گذشته فجر می‌توان به دست آورد، نتیجه‌ای واضح دارد؛ جریان تولیدات محمد کارت و سعید روستایی در فیلم‌ها ادامه پیدا خواهد کرد. کارگردانی که در دهه نود ششمی کیفیت تولیدات را تا حد زیادی تغییر دادند و سبک ساخته‌های سینمای ایران را عوض کردند، بنا بر ساخته‌های کوتاه فیلمسازهای جوان و کار اولی فجر تولیدات آن‌ها بی‌شابهت به ساخته‌های سازندگان اوایل دهه نود سینمای ایران نیست.

از فجر ۱۴۰۴ باید چه انتظاری داشته باشیم؟

جشنواره فجر ۱۴۰۴ را نباید صرفاً یک رویداد سالانه دانست، بلکه داده‌های آماری حکایت از یک «تغییر پارادایم» یا پوست‌اندازی بیولوژیک در بدنه سینمای ایران دارد. کاهش دو ساله میانگین سنی و تصاحب ۶۱ درصد از سهم جشنواره توسط کارگردانان دهه شصتی، تنها یک تغییر عدد نیست؛ بلکه نشان‌دهنده پایان تدریجی دوران کلاسیک سینمای ایران (نسل‌های ۴۰، ۵۰) و آغاز حکمرانی نسلی است که زیست اجتماعی متفاوتی را تجربه کرده است. ترکیب «خاستگاه دانشگاهی/انجمن سینمای جوان» با «ورود مستندسازان به سینمای داستانی»، منجر به خلق گونه‌ای جدید از «نئو-رئالیسم» در فجر ۱۴۰۴ خواهد شد. اگر در دهه نود، سینمای اجتماعی متکی بر درام‌های منتهب بود، حضور کارگردانانی مانند مجید رستگار

(با سابقه مستند) و فیلم‌اولی‌های دهه هفتادی، نوید سینمایی را می‌دهد که در آن مرزهای «قصه» و «سندیت» کمرنگ‌تر می‌شود. به عبارتی، سینمای اجتماعی آینده، نه صرفاً بازتابی از درام، بلکه برآیندی از نگاه پژوهشی و مستندگونه به معضلات خواهد بود. از سوی دیگر، تنوع در آثار دفاع مقدس و تمرکز بر سوژه‌های خاص (مانند دفاع ۱۲ روزه) نشان می‌دهد که حتی سینمای جنگ نیز از این تغییر زاویه دید در امان نمانده و نسل جدید سازندگان، به جای کلی‌گویی، به سمت «میکرو-روایت‌ها» در بستر جنگ رفته‌اند. درنهایت، فجر ۱۴۰۴ یک دو راهی استراتژیک برای این نسل تازه نفس است؛ یا احیای گیشه سینمای اجتماعی دارد؛ عصری که در آن هیچ دیالوگی میان نیروهای تاریخی جریان ندارد و عصری که در آن حذف متن، حافظه بلندمدت خود را پاک می‌کند یا تنها زبان حاکم، زبان شعله و تباهی است.

سوزاندن کتابخانه‌ها در این تاریخ، نشانه‌های بالینی از یک بیماری مهلک در پیکره جریان‌های معارض است؛ بیماری‌ای که می‌توان آن را «نیهیلیسم ارتباطی» نامید. وقتی گروهی توانایی دیالوگ، نقد و تولید متن را از دست می‌دهد و دچار لکنت زبان تنوریک می‌شود، آتش را جایگزین کلمه می‌کند. آتش، زبان کسانی است که حرفی برای گفتن ندارند.



رسول صدراعاملی، باتجربه‌ترین کارگردان فجر ۴۴

سعید جلیلی، جوان‌ترین کارگردان فجر ۴۴

در ۲ روز خون بار، ۵۰ کتابخانه کشور در آتش سوخت

پهلوی روی مغول را سفید کرد



محمدمهدی عبداللّٰه‌زاده خبرنگار گروه فرهنگ

در منظومه تمدنی ایران اسلامی، «کتاب» هرگز شی‌ای در میان اشیاء نبوده است؛ بلکه فراتر از مجموعه‌ای از اوراق و مرکب، همواره به مثابه «حریم حافظه» و «دانایی» تلقی شده است. از «کلام‌الله» که معجزه جاودان پیامبر اعظم (ص) و محور هستی‌شناسی ماست تا میراث مکتوب حکمت اشراق و مشاء، تمدن ما همواره «کلمه» را سنگ بنای «بودن» دانسته است. در این زیست‌جهان، کتابخانه نه یک انبار کاغذ که «مخزن الاسرار» هویت جمعی، سلول بنیادین «حوزه عمومی» و پناهگاه عقلانیت در برابر توفان‌های چهل بوده است. ایرانیان از دیرباز، پاسبان متن بوده‌اند؛ چه در نظام‌های عصر سلجوقی و چه در ربیع رشیدی، حفظ «نوشته‌ار» به معنای حفظ تداوم تاریخی و جلوگیری از گسست نسلی بوده است؛ بنابراین، دستی که به سمت کتابخانه دراز می‌شود تا آن را به آتش بکشد، نه به یک ساختمان فیزیکی که به هسته سخت هویت ملی و دینی یک ملت هجوم برده است. تخریب کتابخانه، تلاش برای «بی‌آینده‌کردن» و «بی‌گذشته‌کردن» ملتی است که ریشه در متون کهن دارد. این مقدمه لازم است تا بدانیم آنچه در روزهای اخیر رخ داد، نه یک هرج‌ومرج شهری ساده که یک «تجاوز تمدنی» و تلاشی برای پاک‌کردن حافظه تاریخی بود. آنچه در وقایع تلخ ۱۷ و ۱۸ دی‌ماه ۱۴۰۴ شاهد بودیم، هجوم سازمان‌یافته به بیش از ۵۰ کتابخانه عمومی و هنک حرمت مصحف شریف فراتر از یک کنش اعتراضی متعارف بود. این رخدادها را باید ذیل مفهوم «خشونت آنومیک» تحلیل کرد. در جامعه‌شناسی سیاسی، خشونت آنومیک زمانی رخ می‌دهد که یک جریان فاقد «نظم هنجاری» و تهی از «ایده ایجابی» نبوده است. در همین عملیات تروریستی اخیر، این رژیم کوشید تا همان الگوی نابودگرانه را به جغرافیای ایران نیز تسری دهد و با شعله‌ور ساختن آتش نیهیلیسم، بحران‌های داخلی را عمق بخشد.

سوزاندن کتابخانه‌ها در این تاریخ، نشانه‌های بالینی از یک بیماری مهلک در پیکره جریان‌های معارض است؛ بیماری‌ای که می‌توان آن را «نیهیلیسم ارتباطی» نامید. وقتی گروهی توانایی دیالوگ، نقد و تولید متن را از دست می‌دهد و دچار لکنت زبان تنوریک می‌شود، آتش را جایگزین کلمه می‌کند. آتش، زبان کسانی است که حرفی برای گفتن ندارند.

پارادوکسی هلاکو-طوسی

تاریخ ما زخم‌خورده آتش است. هنوز پس از قرن‌ها، تصویر سیاه‌شدن آب دجله از مرکب کتاب‌های «بیت‌الحکمه» در بغداد (۱۲۵۸ میلادی - ۶۳۶ شمسی) در ناخودآگاه جمعی ما زنده است. هلاکو‌خان با منطق «بربریت بیرونی»، کتاب‌ها را به رودخانه ریخت تا پالی برای عبور اسب‌هایش بسازد. او نمساد محض «تخریب» بود. اما دقیقاً در دل همین تاریکی، چهره‌ای می‌درخشد که نماد «خرد ایرانی» است: خواجه‌نصیرالدین طوسی. خواجه‌نصیر در مواجهه با توحش مغول، نه انزوا گزید و نه تسلیم شد؛ او با «عقلانیت سیاسی» و استراتژی نفوذ، بحران را به فرصت تبدیل کرد. او در مراغه، بزرگ‌ترین رصدخانه و کتابخانه زمان خود را بنا نهاد و از میان خاکسترهای بغداد و الموت، ۴۰۰ هزار جلد کتاب را نجات داد تا چراغ دانش خاموش نشود. پارادوکس تراژیک دوران ما اینجاست؛ امروز ما با جریانی مواجهیم که «ایرانی» است اما «منطق هلاکویی» دارد. تفاوت نخچیان اصل با آشوبگران بی‌هویت در همین نقطه طلایی نهفته است: «توانایی ساختن در میان خاکستر». خواجه‌نصیر در اوج استیلای بیگانه کتابخانه می‌سازد، و ندال‌های دی‌ماه ۱۴۰۴ - که ماشان از قوم و ندال سده‌های چهارم و پنجم میلادی وام گرفته شده است - نماد همان منطق ویرانگری هستند که تمدن‌های کلاسیک را نشانه می‌گرفت. ندال‌های باستان نه برای بنیان‌گذاری یک نظم نوین، بلکه صرفاً برای اثبات توان تخریبی خود، کتابخانه‌ها، معابد و بناهای عمومی را به آتش می‌کشیدند؛ رفتاری که امروز در جامعه‌شناسی سیاسی ذیل مفهوم «خشونت آنومیک» تحلیل می‌شود؛ خشونتی که از خلاقیت ایده‌ایجابی و فقدان نقشه راه سازنده سرچشمه می‌گیرد. آن‌ها به جای آنکه با «کلمه» و «خرد» بخوانند نظام موجود را به چالش بکشند، به نخستین و ابتدایی‌ترین ابزار تاریخ - آتش - متوسل می‌شوند. اینکه این ندال‌ها در «خانه پدری»

کتابخانه می‌سوزاند، تنها نشان‌دهنده عمق فروپاشی اخلاقی و معرفتی آنان نیست، بلکه گواه ارتجاع تاریخی اپوزیسیون رادیکال است؛ سقوط به دورانی که حتی پیش از یورش هلاکو به بغداد و رویارویی مغول با خواجه‌نصیر قرار دارد؛ عصری که در آن هیچ دیالوگی میان نیروهای تاریخی جریان ندارد و تنها زبان حاکم، زبان شعله و تباهی است. سوزاندن کتابخانه و قرآن، اعترافی صریح به «تهی‌شدگی تنوریک» است. جنبش‌های اصیل اجتماعی در طول تاریخ، همواره با یک «مانیفست مثبت» شناخته شده‌اند. آن‌ها کتابخانه‌ها را تسخیر می‌کردند تا «بخاراند» و «آگاه کنند». اما آنچه ما شاهد بودیم، مصداق بارز «انتحار معرفتی» (خودزنی) بود. کسی که کتاب را می‌سوزاند، در واقع امکان «اندیشیدن به آینده» را در خود کشته است. او با حذف متن، حافظه بلندمدت خود را پاک می‌کند تا در لحظه هیجان غریزی غرق شود. این جریان با کبریت‌کشیدن به جان قسه‌های کتاب، ناخواسته فریاد می‌زند که: «ما هیچ ایده‌ای برای جایگزینی نداریم!» وقتی جریانی نمی‌تواند مانیفستی بنویسد که قلوب مردم را فتح کند، با آتش‌زدن مخازن فکر، سعی می‌کند بر فقر اندیشه خود و استیصال راهبردی‌اش سس‌پوش بگذارد. این، اوج فلاکت یک جریان سیاسی است که تنها کالای قابل عرضه‌اش، «دود» است.

در واکاوی اِیسن وقایع، نمی‌توان از پیوند ارگانیک میان «توحش داخلی» و «قطع خارجی» غافل شد. در میانه این ویرانگری‌ها، تربیت رئیس‌جمهور سابق مغولستان، تساخیا البگدورج، پرده از یک کمدی سیاه و درعین‌حال عبرت‌آموز برداشت. او با وقاحتی تاریخی، حمایت از آشوبگران را به حضور مغولان در قرن سیزدهم پیوند زد؛ گزاره‌ای که در حافظه تاریخی ایرانیان نه با «آزادی»، بلکه با «کتاب‌کشی» گره خورده است.

این توبیست، صرفاً یک خطای دیپلماتیک نبود؛ بلکه یک «فاش‌گویی ناخودآگاه» در بستر جنگ ترکیبی بود. این حمایت نشان داد که آشخور فکری جریان آشوب، همان نیروی تمدن‌ستیزی است که جز «زمین سوخته» رویایی برای ایران ندارد. این هم‌صدایی نمایان میان میراث‌داران ژنتیکی هلاکو و میراث‌داران ایدئولوژیک او (آشوبگران داخلی)، سندی غیرقابل انکار بر ماهیت ضدایرانی این تحركات است. وقتی بیگانگان برای کتاب‌سوزی شما کف می‌زنند، باید دانست که هدف، نه اصلاح سیاسی،

جوان سینمای ایران که عمدتاً از دانشگاه‌های هنر و انجمن سینمای جوان فارغ‌التحصیل شده‌اند، عمدتاً به دنبال زنده کردن جریان سینمای اجتماعی هستند و نسل سینمای اجتماعی در سال‌های آینده در حال به‌روزرسانی است و نام‌های جدیدی به آن اضافه خواهد شد. حالا فجر جوان‌ترین کارگردانش (سعید جلیلی) و صاحب بیشترین سنش (رسول صدراعملی) را می‌شناسد.

است؛ کارگردانی که تا چند سال قبل مستندهایی چون عابدان کهنز را ساخته بود و در جشنواره سینماحقیقت دیده شده بود، حالا وارد جریان سینمای داستانی شده است و تولید قصه را از مسیر دیگری طی می‌کند. رستگار، امسال با فیلم «جهان مبهم هاتف» به فجر آمده است. اضافه شدن فیلمسازی از جریان سینمای مستند به فجر نکته قابل توجهی است که احتمالاً کیفیت آثار را در فجر ۴۴ متفاوت خواهد کرد.

تازه برای ملتفرم‌های نمایش خانگی جذب خواهند شد. آنچه قطعی است، تغییر ژنتیک سینمای ایران از «سینمای اجتماعی کلاسیک» به «واقع‌گرایی صریح» توسط نسلی است که دیگر در حاشیه نیست. حالا باید به این پرسش پاسخ داد که گیشه در سال‌های آتی قرار است از نتایج فجر ۴۴ چه استفاده‌هایی کند. فیلم‌هایی که مشخص نیست کیفیتشان چگونه باشد، اما شنیده‌ها می‌گویند با جشنواره باکیفیت‌تری نسبت به سال‌های گذشته مواجه خواهیم بود. فیلم‌هایی که برآیند جریان نگاه دهه شصتی‌ها در سینماست و ورود دهه هفتادی‌ها به آن بیشتر و بیشتر می‌شود. جریانی که احتمالاً زاویه دید روایت را به نسبت سینما تغییر جدی خواهد داد و سینمای اجتماعی را دچار تحول خواهد کرد.



رسول صدراعاملی، باتجربه‌ترین کارگردان فجر ۴۴



سعید جلیلی، جوان‌ترین کارگردان فجر ۴۴

بلکه «انهدام تمدنی» است. یک مغالطه بزرگ و خطرناک در ذهنیت آشوبگران وجود دارد: آن‌ها کتابخانه را «اموال حاکمیت» می‌پندارند. درحالی‌که کتابخانه، دارایی مشاع تاریخ و حق بی‌بدیل کودکان فرداست. سوزاندن کتاب در مناطق محروم، دزدی از سهم معرفتی نسل‌های آینده و مسدودکردن تنها دریچه پیشرفت یک نوجوان روستایی است. جریانی که مدعی آزادی است؛ اما حق دسترسی مردم به دانایی را سلب می‌کند، دچار تصلب اخلاقی و تناقض ماهوری است. این عمل، یک «جنایت بین‌نسلی» است؛ غارتی فرهنگی که اثرات مخرب آن فراتر از هر بحران اقتصادی، دهه‌ها بر پیکره جامعه باقی خواهد ماند. روان‌شناسی این کینه نشان می‌دهد که فرد کتاب‌سوز، در واقع از «دانایی» انتقام می‌گیرد؛ چرا که دانایی، ضعف و حقارت او را آشکار می‌سازد. تاریخ سیاسی جهان گواهی می‌دهد که «کتاب‌ستیزی» همواره نقطه پایان و نشانه زوال قطعی یک جریان است. هیچ تمدنی بر خاکستر کتابخانه‌هایش بنا نشده و هیچ آزادی‌خواهی از مسیر جهل‌گستری عبور نکرده است. جریانی که آغازش با دود کتاب‌های سوخته و اوراق پاره قرآن همراه باشد، هرگز نمی‌تواند پایانی مبتنی بر آبادانی رقم بزند. وقایع دی‌ماه ۱۴۰۴، با وجود تلخی گزنده‌اش، یک حقیقت را روشن کرد: صف‌بندی امروز، نبرد میان «تفسیرهای سیاسی» نیست؛ بلکه نبرد میان «تمدن» و «توحش» است. راه نجات و اعتلای ایران، نه از میان شعله‌های کور هرج‌ومرج، بلکه از مسیر بازگشت به «سنت خواجه‌نصیر» می‌گذرد؛ سنت صبر، خردورزی و ساختن نهادهای علمی حتی در سخت‌ترین شرایط. راونجات ایران، بازگشت به «کلمه» و «خرد» است، به‌عنوان سلاحی تمدنی که هم‌زمان گفتمان مقاومت را تقویت کرده و طلسم نابودی رژیم صهیونیستی را می‌گشاید. خواجه‌نصیر امروز، مهندس است که در میان خاکسترهای توطئه‌های آشوب‌طلبانه و حامیان منطقه‌ای‌شان، سنگ‌های فرهنگی را بر می‌افرازد. تاریخ، ویرانگران را فراموش می‌کند؛ اما خیاات به میراث تمدنی - چه از سوی میزوران داخلی و چه از سوی حامیان صهیونیست آنان- روسیاهی ابدی بر پیشانی جریان‌های رادیکال خواهد نهاد.